

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين و صلي الله علي سيدنا محمد و آله الطاهرين

اقسام قطع

بحثي را که مرحوم آخوند بعد از بحث تجرّی عنوان فرموده‌اند، بحث اقسام قطع است. و پس از آن، این بحث مهم را عنوان مي‌کنند که آیا امارات و اصول عملیه قائم مقام قطع می‌شوند؟ در صورت مثبت بودن پاسخ، قائم مقام کدامیک از اقسام آن است؟ در بحث از اقسام قطع نیز در دو جهت بحث می‌شود؛ یکی این که اقسامی را برای قطع به حسب تصویری ذکر کنیم؛ و دوم این که آیا تمام این اقسام، امکان عقلی دارد یا نه؟ پس، ما اول، بحث تصویر اقسام را مطرح می‌کنیم که این اقسام از حیث معنا و مفهوم چه معنایی دارند؟ و سپس بحث امکان عقلی آنها را مطرح خواهیم کرد.

مرحوم شیخ اعظم انصاری و به تبع ایشان مرحوم آخوند در **کفایه**، قطع را چنین تقسیم می‌کنند که قطع یا قطع طریقی است و یا قطع موضوعی؛ و قطع موضوعی را نیز به چهار قسم، تقسیم می‌کنند؛ اما بعد از مرحوم آخوند، مرحوم محقق اصفهانی **اعلی الله مقامه الشریف** و به تبع ایشان امام **رضوان الله علیه** اقسام قطع موضوعی را شش مورد ذکر می‌کنند.

بیان مرحوم آخوند

توضیح اقسام این که اگر شارع مقدّس قطع را در خطاب مربوط به حکم اخذ نکرده باشد، قطع طریقی است. مانند این که شارع مقدّس بفرماید: «**الخمر حرام**»؛ در این خطاب، شارع در متعلق حکم حرمت، قطع را اخذ نکرده است، و بلکه این مکلف است که گاه قطع به حکم پیدا می‌کند و گاه قطع به موضوع حکم پیدا می‌کند؛ اما در خطاب، هیچ صحبتی از اخذ قطع به میان نیامده است.

در چنین مواردی، اگر قطع حاصل شد، طریقی خواهد بود. به عبارت دیگر، قطع طریقی، قطعی است که **لم یؤخذ فی حکم أو فی موضوع أو فی متعلّق**. در مقابل، قطع موضوعی، قطعی است که در موضوع دخالت داشته و در آن اخذ شده است.

مرحوم آخوند فرموده‌اند: قطعی که در موضوع اخذ می‌شود، یا بنحو تمام الموضوع اخذ می‌شود و یا بنحو جزء الموضوع. مقصود از قطع موضوعی تمام الموضوع این است که آنچه که تمام موضوع برای مولاست، عبارت از قطعی است که برای شخص حاصل می‌شود؛ چه این قطع مطابق با واقع درآید و چه مخالف با واقع شود؛ هیچ فرقی نمی‌کند. اما قطع موضوعی جزء

الموضوع، آن است که قطع به عنوان جزء موضوع اخذ شده است؛ یعنی موضوع علاوه بر قطع، جزء دومی هم دارد و آن عبارت از اصابه با واقع است. مثلاً شارع می‌فرماید: «إذا قطعت بوجوب صلاة الجمعة و كان القطع مطابقاً للواقع فصل»؛ در اینجا موضوع مرکب از دو جزء است که يك جزئش قطع است و جزء دومش مطابقت با واقع است.

سپس می‌فرمایند که هر کدام از اینها یا عنوان صفتی دارد و یا عنوان طریقی و کشفی دارد. توضیح آن که قطع یکی از اوصاف نفسانیه است؛ حال گاه همین جهت صفتی بودن آن مورد لحاظ و اعتبار است، یعنی مولا قطع را به عنوان این که صفتی از اوصاف نفس است، لحاظ می‌کند؛ در این صورت، معنایش این است که مولا جهت کاشفیت از واقع را الغاء کرده و آن را لحاظ نمی‌کند. این را قطع صفتی می‌گویند؛ اما گاه مولا به جنبه صفتی بودن قطع کاری ندارد و جنبه کاشفیت از واقعش مدّ نظر است؛ یعنی مولا قطع را بما أنّه طریق إلى الواقع و بما أنّه کاشف عن الواقع لحاظ می‌کند. در این صورت، قطع کشفی یا قطع طریقی نام دارد.

مرحوم آخوند در ادامه اشاره می‌کنند به این که قطع به معنای علم است و در علم دو جهت وجود دارد: «العلم نور لذاته و نور لغيره»؛ یکی این که فی نفسه نور است و دوم آن که لمتعلّقه و لغيره نور. بخش اول همان است که از آن جنبه صفتی بودن علم و صفتی بودن قطع را بدست می‌آوریم. (این نکته را در ذهن داشته باشید که مرحوم شیخ در رسائل در بعضی از موارد بین قطع و علم فرق قائل شده‌اند، اما در این عبارات مرحوم آخوند، **القطع هو العلم و العلم هو القطع**، فرقی نمی‌کنند). پس، وقتی می‌گوئیم «العلم نور لنفسه»، یعنی جایی که جهت صفتی بودن آن مورد ملاحظه واقع می‌شود؛ جایی که به عنوان یکی از اوصاف نفس لحاظ می‌شود. اما در مواردی که بخواهیم طریق به واقع بودن را لحاظ کنیم، جهت دوم را نظر می‌گیریم که «نور لغيره». لذا، می‌فرمایند: قطع یا صفتی است و یا کشفی و طریقی؛ و هر کدام از اینها، یا تمام الموضوع است و یا جزء الموضوع؛ در نتیجه، قطع موضوعی بر چهار قسم خواهد بود: **(1)** قطع موضوعی تمام الموضوع صفتی **(2)** قطع موضوعی تمام الموضوع طریقی **(3)** قطع موضوعی جزء الموضوع صفتی و **(4)** قطع موضوعی جزء الموضوع طریقی.

بیان مرحوم محقق اصفهانی

مرحوم محقق اصفهانی در صفحه 46 از جلد سوم **نهاية الدراية** مطالبی دارند که باید در اینجا متعرض آنها شویم. **اولین مطلب:** طبق بیان ایشان، يك قطع صفتی داریم، يك قطع طریقی داریم و يك قطع طریق تام داریم. و همانگونه که بیان شد، این مطالب در کلمات امام (ره) هم ذکر شده است. اما برای بیان مرحوم اصفهانی، باید نکته‌ای را در اینجا توضیح دهیم؛ و آن این که علم از اوصاف حقیقیه ذات الاضافه است؛ یعنی علم يك اضافه‌ای به عالم دارد، يك اضافه‌ای به معلوم دارد؛ از این نظر علم امری بسیط است؛ هنگامی که گفته می‌شود: «العلم مرکب أو بسیط»، یعنی علم حقیقت بسیطی دارد و در عالم واقع، ترکیبی در آن نیست که گفته شود علم مرکب از امور متعدده است؛ بلکه عقل است که آن را به سه خصوصیت تحلیل می‌کند؛ خصوصیت اول از حیث این است که علم قائم به نفس - به نفس عالم و به نفس قاطع - می‌باشد؛ اما این که آیا قیامش، قیام صدوری است یا قیام حلولی؛ دو مسلک معروف و مطرح در بین حکما و فلاسفه وجود دارد. پس، جهت اول این است که علم قائم به نفس قاطع است. جهت دوم این است که علم به معلوم بالذات اضافه دارد؛ معلوم بالذات آن صورت معلوم است که در خود نفس موجود است.

هنگامی که علم داشته باشید «زید حی»، آن صورت حاصله‌ای که در نفس موجود است، معلوم بالذات نام دارد. پس، ظرف این معلوم بالذات، عالم نفس و ذهن است. جهت سوم نیز آن است که علم به متعلق خارجی اضافه دارد؛ و از متعلق خارجی به معلوم بالعرض تعبیر می‌شود. وقتی می‌گوئیم زید خارجی عالم یا حی است، آن خارج عبارت از معلوم بالعرض است. این سه جهتی است که عقل آن را تحلیل می‌کند، وگرنه چنین نیست که گفته شود علم، مرکب از این جهات ثلاثه است. البته در این

تحلیل، عقل جهت دیگری را هم تحلیل می‌کند و می‌گوید گاه علم را به خاطر اصل کاشفیت معتبر می‌دانیم؛ علم را لحاظ می‌کنیم لآنکه کاشف؛ که مقصود از کاشف، اصل کاشفیت است و در این جهت، بین علم و ظنّ فرقی نیست؛ همانطور که اصل کاشفیت در علم وجود دارد، در ظنّ نیز موجود است. اما گاه علم را لحاظ می‌کنیم لآنکه کاشف تام و له تمام الکاشفیه.

اینهم دو لحاظ دیگر. نتیجه این می‌شود که اگر قطع را از جهت این که قائم به نفس است، لحاظ کنیم، قطع صفتی می‌شود؛ قطع صفتی از آن جهت که قیام به نفس دارد؛ از این جهت باز هم جهت اعتباری می‌شود؛ خود علم يك امر حقیقی و واقعی است، اما اعتبار قیامش به نفس، يك اعتبار عقلی است؛ و از این جهت، عنوان صفتی پیدا می‌کند. قسم دوم هم به لحاظ این است که اصل کاشفیت در علم وجود دارد؛ و قسم سوم به لحاظ این است که در علم (قطع) کاشفیت تام است. در هر کدام از این سه قسم هم، قطع یا تمام الموضوع است و یا جزء الموضوع؛ و بنابراین، طبق مبنای مرحوم اصفهانی که امام (ره) نیز از ایشان تبعیت کرده‌اند و همچنین در اصول فقه، والد بزرگوار ما نیز همینطور ذکر کرده‌اند، اقسام قطع می‌شود شش قسم. مطالبی که در مورد اقسام قطع ذکر شد، همه در مقام تصور است که قطع به چند صورت امکان دارد تصور شود، و دیگر کاری به امکان عقلی و امکان وقوعی و این که در شریعت وارد شده است یا نه، نداریم؛ و در مباحث آینده است که بحث خواهیم کرد بزرگان گفته‌اند برخی از این اقسام استحاله عقلی دارد. و در مقام تصویر اقسام، عقل می‌تواند این شش قسم را تحلیل کند و لذا، اقسام ششگانه دقیق‌تر از تقسیم مرحوم است.

مطلب دوم : مرحوم محقق اصفهانی همچنین می‌فرماید: مرحوم آخوند از قسمت اول عبارت «**العلم نور لنفسه و لغيره**» صفتی بودن قطع را استفاده می‌کنند و از قسمت دوم آن - که «**العلم نور لغيره**» - طریقی بودن قطع را استفاده می‌کنند؛ در حالی که اصلاً اعتبار قطع به عنوان کونه صفتاً من الصفات القائمة بالشخص، معنای معقولی ندارد. به عبارت دیگر، ایشان می‌گویند ما قطع صفتی نداریم؛ قطعی که بخواهد به عنوان صفتی از اوصاف نفس و قائم به نفس باشد و ما آن را بخواهیم ملاک قرار دهیم، غیر معقول است. چرا؟ بیانی که دارند این است: وقتی مراحل قطع را در نظر بگیریم، اولین مرحله این است که عنوان عرض را دارد؛ در مرحله بعد می‌گوئیم عنوان کیف را دارد؛ این عرض از مقوله کیف است؛ در مرحله سوم می‌گوئیم کیف خاص است؛ در مرحله چهارم می‌گوئیم کیف خاص نفسانی است؛ مرحله پنجم مرحله اصل کاشفیت است؛ و مرحله ششم، مرحله کاشفیت تام است. ایشان می‌فرمایند: حقیقت قطع در مرحله اخیر است و اگر کاشفیت تامه را از قطع جدا کنیم، القطع لیس بقطع - دیگر قطع نخواهد بود -.

به عبارت دیگر، می‌فرمایند: آیا می‌توانید بگوئید که انسان را با قطع نظر از انسانیتش لحاظ می‌کنیم؛ همانگونه که چنین چیزی امکان ندارد، حقیقت قطع هم عبارت است از خود کاشفیت و طریقت، و نمی‌توان قطع را از این معنا جدا کرد؛ و اگر کاشفیت را از قطع برداریم بدین معناست که دیگر عنوان قطع را ندارد. لذا، می‌فرمایند: این که گفته شود ما يك قطعی به عنوان قطع صفتی - به عنوان صفت قائم به نفس و من اوصاف النفس - داریم و در این جهت اصلاً مسأله کاشفیت لحاظ و مطرح نشود، نه تنها ممکن نیست، بلکه معقول نیز نیست. اگر کسی اشکال کند و بگوید که از عبارت «**العلم نور لنفسه**» جنبه صفتی بودن را استفاده می‌کنیم، همانطور که مرحوم آخوند چنین کاری را کرده است؛ مرحوم اصفهانی می‌فرماید: مرحوم آخوند این عبارت را درست معنا نکرده‌اند؛ معنای «نور لنفسه» این است که «**أنه عين النور لا يحتاج في حضوره للنفس إلى حضور آخر**»، یعنی برای حضورش در عالم نفس نیاز به واسطه دیگر ندارد. منظور از «نور لنفسه» صفت قائمه بالنفس نیست که آخوند آن را از این عبارت استفاده کرده است؛ «نور لنفسه» یعنی برای ظاهر بودنش نیاز به مظهر و عامل دیگری ندارد.

اگر علم را فقط از جهت عرض، کیف، کیف خاص، کیف خاص نفسانی، بدون طریقت و کاشفیت در نظر بگیریم، دیگر علم (قطع) نخواهد بود. بنابراین، مرحوم آخوند این عبارت را درست معنا نکرده‌اند. خلاصه اشکال مرحوم محقق اصفهانی این است که در نظر گرفتن قطع به عنوان قطع صفتی و این که در آن صفت کاشفیت الغا شده است (یعنی از بین رفته و لحاظ نشده است)، معقول نیست؛ اگر جهت کاشفیت از قطع گرفته شود، دیگر نمی‌توان گفت که قطع است. بر روی این اشکال مرحوم

اصفهانى دقت بفرمائيد، و اگر عبارات مرحوم اصفهانى در كتاب **نهاية الدراية** را نيز مطالعه كنيد و با تأمل بر روي آنها فكر كنيد، إنشاءالله نكات خوبي را بدست خواهيد آورد. اشكالى هم مرحوم محقق نائينى در صفحه 11 از جلد سوم **فوائد الاصول** دارند، كه آن را نيز إنشاءالله فردا عرض خواهيم كرد.